

نقد باورهای مغرب زمین

اسلاوی ژیزک

ترجمه: کیوان آذری

www.ketab.ir

سروش‌تابانه	ژیزک، اسلاوی، ۱۹۴۹ - م.
	Zizek, Slavoj
عنوان و نام پدید آورنده	: نقد باورهای مغرب زمین : اسلاوی ژیزک : مترجم کیوان آذری
مشخصات نشر	: اردبیل، محقق اردبیلی، ۱۳۹۳
شابک	: 978-600-344-094-4
وضعیت فهرست نویسی	: شیا
یادداشت	: کتابخانه
عنوان اصلی	: on belief، درباره‌ی باور
رده بندی کنگره	: BD۲۱۵:۴۵۴ ۱۴۶۸۳
رده بندی دیویی	: ۲۹۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۵۷۸۰۳

نام کتاب : نقد باورهای مغرب زمین

مولف : اسلاوی ژیزک

مترجم : کیوان آذری

ناشر : محقق اردبیلی

لیتوگرافی، چاپ، صحافی : شیران نگار

نوبت چاپ : اول ۱۳۹۳

تیراژ : ۱۰۰۰ نسخه

شابک : ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۳۴۴ - ۰۹۴ - ۴

قیمت : ۸۶۰۰۰ ریال

آدرس : اردبیل، سه راه دانش، پاساژ معطری، طبقه فوقانی پلاک ۸ تلفن: ۳۳۲۴۰۰۸۱

مرکز پخش: کتاب پاسارگاد ۶۶۹۷۷۰۷۶ - ۶۶۴۸۲۳۷۹ - ۰۲۱

فهرست

۱	 سخن مترجم
۲	 پیشگفتار : از مسیح تا لنین ... و برعکس
۶	 یک علیه بدعت دیجیتال
۶	 گریستوسیزم؟ نه، ممنون!
۱۴	 از یز به ابژه‌های A ... و برعکس
۳۰	 لطفاً سکس نه، ما دیجیتال هستیم!
۴۲	 خلاف آمد عقل سایبرسیستی
۵۰	 دو تو باید یک شیت بدی
۵۰	 ابژه مقعدی
۶۱	 قربانی کردن در برابر کنار کشیدن زنانه
۶۹	 امر واقعی توهم (مسیحی)
۷۸	 آنچه در جزئیات ساکن است
۹۴	 سه «پدر، چرا راه‌بم کردی؟»
۹۷	 ایمان بدون باور
۱۰۰	 آزادی لنینیستی
۱۱۱	 چرا بت‌شکنی یهودی؟
۱۲۰	 مؤلف، سوژه، جلاد
۱۲۴	 بخششی در کار نیست!
۱۳۲	 یادداشت‌ها

سخن مترجم

در این کتاب «خطرناکترین فیلسوف در غرب»^۱ تلاش می‌کند تمام شالوده‌های اعتقادی مغرب زمین را در هم بشکند. او با جادوی استدلال‌های فلسفی و بینش‌های روانکاوی، باور به مفاهیمی مثل «آزادی لیبرال»، «حق انتخاب»، «دموکراسی»، «هوش مصنوعی»، «علم ژنتیک»، «کاپیتالیزم»، «معنویت‌گرایی‌های نو ظهور»، «اخلاقیات مصرفی»، «فضای مجازی» و ... را تبدیل به عجزه‌هایی بفرق انگیز می‌کند که انسان غربی در دامن آنها به خوابی شیرین فرو رفته است.

اگرچه خواننده ایرانی نسبت به تفاوت‌های فرهنگی میان شرق و غرب واقف است، لیکن بنابر ضرورت امر تذکر نکاتی چند حائز اهمیت می‌باشد: نخست اینکه نویسنده کتاب دارای عقاید مارکسیستی رادیکالی است و موضوعات مورد بحث را از منظر همین عقاید سنجش و ارزیابی می‌کند، دوم اینکه نقدها و تفسیرهای اسلاوی ژیزک از ادیان یهودیت و مسیحیت تنها در گستره جهان غرب معتبر هستند و از نقطه نظر اسلامی یهودیت و مسیحیتی که نویسنده به آنها می‌پردازد نسخه‌هایی تحریف شده و مغشوش از یهودیت و مسیحیت حقیقی هستند، و نکته پایانی اینکه بسیاری از دیدگاه‌های مارکسیستی و دینی نویسنده کتاب از زوایای مختلفی می‌تواند مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

در امر بازبینی و تصحیح کتاب آقایان علی حسن‌زاده و خلیل اشراقی مرا یاری رسانده‌اند، از هر دو بزرگوار بی‌نهایت سپاس‌گزارم.

اردبیل، زمستان ۱۳۹۲

کیوان آذری

^۱ این لقب را نشریه «New Republic» به اسلاوی ژیزک داده است.

پیشگفتار : از مسیح تا لنین ... و برعکس

در مناظره‌ای میان یک خاخام یهودی، یک کشیش کاتولیک و یک بابتیست جنوبی^۱ که در مارس سال ۲۰۰۰ با مجریگری لری کینگ (Larry King) از رسانه‌ها پخش شد، هر دو روحانی یهودی و کاتولیک ابراز امیدواری کردند که وحدت ادیان میسر است، چرا که انسانی واقعاً درستکار، بدون در نظر گرفتن اصول اعتقادی‌اش، می‌تواند به فیض و رستگاری الهی دلگرم باشد. فقط روحانی بابتیست - یوبی جنوبی‌ای جوان، کاملاً برنزه، نسبتاً چاق و به طرز زنده‌ای حاضر جواب - بر این عقیده اصرار ورزید که مطابق کلام انجیل تنها کسانی که «به مسیح زنده‌اند»^۲ به واسطه صراحتاً به رسمیت شناختن خورشیدان در مقام مخاطبان مسیح رستگار خواهند شد، و همان طور که روحانی بابتیست با پیشخند تحقیرآمیزی نه چندان قابل تشخیص سخنان خود را به پایان رساند، علت اینکه چرا «تعداد زیادی از مردمان درستکار و صادق در آتش دوزخ خواهند سوخت» در همین کلام انجیل نهفته است. خلاصه، درستکاری‌ای (کردار بر مبنای هنجارهای اخلاقی مشترک) که مستقیماً بر مبنای انجیل پایه‌ریزی نشده باشد در نهایت تنها صورت‌ظاهری جفاکارانه‌ای از خود است، تقلید مضحکی از خود ... فرض پایه‌ای این کتاب^۱ این است که، هرچند این موضع شاید سنگ‌دانه به نظر آید، اگر قرار است فرد هژمونی لیبرال-دموکراتیک را در هم بشکند و به یک وضعیت رادیکال و اصیل جان دوباره ببخشد، می‌بایست نسخه ماتریالیستی چنین وضعیتی را تایید کند. آیا چنین نسخه‌ای وجود دارد؟

امروزه حتی رادیکالهای پست‌مارکسیست خودخوانده نیز شکاف میان اخلاق و سیاست را تایید می‌کنند، و سیاست را به حوزه دوکسیا^۳، به حوزه ملاحظات و سازش‌های پراگماتیکی تنزل می‌دهند که همواره و بنابر تعریف پاسخ‌گویی خواست و مقتضای اخلاقی بی قید و شرط نیست. تصور سیاستی که مجموعه‌ای از مداخلات پراگماتیک صرف نباشد، بلکه سیاست حقیقت [را]

^۱ Southern Baptist (سوترن بپتیسم) شاخه‌ای از مذهب پروتستان است که پیروان آن را بابتیست (تعمیدی) می‌نامند. بپتیستها بر رگترین گروه پروتستان را در آمریکا تشکیل می‌دهند. تشکیلات مذهبی و اکثر پیروان این فرقه در ایالت‌های جنوبی آمریکا ساکن‌اند و به همین دلیل با صفت جنوبی خوانده می‌شوند.

^۲ "live in Christ" در "عقد کامل به مسیح زندگی کردن، تشبه به مسیح

^۳ کسانی که خود را رادیکال‌های پست‌مارکسیست می‌خوانند.

^۴ doxa باور رایج، پندار عمومی

دستور کار قرار دهد، همچون امری «استبدادی»^۱ کنار گذاشته می‌شود. امروزه برون‌رفت از این بن‌بست، عرض اندام مجدد یک سیاست حقیقت، می‌بایست شکل یک بازگشت به لنین را به خود بگیرد. چرا لنین، اصلاً چرا مارکس نه؟ آیا بازگشت صحیح بازگشت به خود ریشه‌ها نیست؟ امروزه، «بازگشت به مارکس» پیشاپیش یک مد آکادمیک ناچیز است. در این بازگشت‌ها با کدام مارکس مواجه می‌شویم؟ از طرفی، مارکس مطالعات فرهنگی، مارکس سوفیست‌های پست‌مدرن، مارکس انتظار منجی؛ از طرف دیگر، مارکس‌ای که پویایی زمین‌سازسازی^۲ امروزین را پیش‌بینی کرده و حتی در مورد وال استریت به معنای دقیق کلمه فراخوانده می‌شود. وجه اشتراکی که هر دوی این مارکس‌ها دارند/نکار خود سیاست است؛ ارجاع به لنین ما را قادر می‌سازد از خطر این دام‌ها اجتناب کنیم.

دو مشخصه وجود دارد که مداخله لنین را متمایز می‌کند. نخست اینکه نمی‌توان به اندازه کافی بر برون‌بودگی لنین نسبت به مارکس تاکید نکرد؛ لنین عضوی از «حلقه مرکزی» مطالعات مارکس نبود، او هرگز با مارکس یا انگلس ملاقات نکرد؛ علاوه بر این، او اهل سرزمینی در سرحدات شرقی «تمدن اروپایی» بود (این برون‌بودگی بخشی از مجادله نژادپرستانه غربی متداول علیه لنین است؛ او درون مارکسیسم «اصل استبدادی» روس-آسیایی^۳ را قرار داد؛ خود روس‌ها پا را فراتر گذاشته و با اشاره به اصل و نسب تاتار لنین او را طرد می‌کنند). امکان بازیابی گرایش اصلی تئوری تنها از این موضع بیرونی وجود دارد؛ کاملاً به همان شیوه که سنت پل، کسی که اصول اعتقادی پایه‌ای مسیحیت را صورت‌بندی کرد، عضوی از حلقه مرکزی مسیح نبود، و لا‌کان که با به کار بستن سنت تئوریک به کلی متفاوت همچون یک اهرم اتکا «بازگشت به فروید» خود را به سرانجام رساند (فروید از این ضرورت آگاه بود، و به همین دلیل بود که او به یک غیر یهودی، و بیگانه – یونگ – برای برون‌رفت از این حلقه فروبسته اعتماد کرد. حلقه فروبسته اقلیتی که بر مبنای پذیرش از طریق حکمت پایه‌ریزی شده بود. با این وجود، انتخاب فروید انتخاب مناسبی نبود، چرا که خود نظریه یونگی نقش حکمتی را ایفا می‌کند که بر مبنای آئین پذیرش پایه‌ریزی شده است؛ جایی که یونگ شکست خورد این لا‌کان بود که موفقیت یافت.) بنابراین به همان شیوه‌ای که سنت پل و لا‌کان آموزه اصلی را درون بافتی متفاوت از نو حک می‌کنند (سنت

totalitarian
 ۱ 'globalization و global را به ترتیب زمین‌سازسازی و زمین‌ساز ترجمه کرده‌ام، معادل‌های جهانی‌سازی/جهانی‌شدن و جهانی‌معمول‌تر است.
 ۲ the Russian-Asiatic "despotic principle"

پل تصلیب مسیح را همچون پیروزی‌اش باز تفسیر می‌کند؛ لاکان فروید را توسط مرحله‌آیینی‌ای و زبان شناسی سوسوری خوانش می‌کند، لنین به طرزی خشن مارکس را جابجا می‌کند، تئوری مارکس را به زور از بافتار اصلی‌اش بیرون می‌کشد، آن را در لحظه تاریخی دیگری فرو می‌کند، و بنابراین به نحو کارآمدی به آن کلیت/جهان شمولیت می‌بخشد.

دوم اینکه فقط از طریق چنین جابجایی خشنی است که تئوری «اصلی» می‌تواند کارگر افتد، پتانسیل مداخله سیاسی خود را تحقق ببخشد. این معنی‌دار است که اثری که در آن برای نخستین بار صدای بی‌همتای لنین به وضوح شنیده شد چه باید کرد؟ است - متنی که اراده بی‌قید و شرط لنین را برای مداخله کردن درون وضعیت به نمایش می‌گذارد، نه در معنای پراگماتیک «وفق دادن تئوری با ادعاهای رئالیستی از طریق سازش‌های ضروری»، بلکه برعکس، در معنای از میان بردن همه سازش‌های فرصت‌طلبانه، بر معنای اتخاذ موضع رادیکال عاری از ابهامی که تنها بر اساس آن امکان مداخله کردن به چنان شیوه‌ای وجود دارد که مداخله ما مختصات/شرایط وضعیت را تغییر بدهد. اینجا مغایرت با «پساسیاست» راه سوم امروزمین واضح است، پاساسیاستی که بر ضرورت پشت سر گذاشتن مرزبندی‌های ایدئولوژیک قدیمی و روبرو شدن با مسائل جدید تاکید می‌کند، پاساسیاستی که بر مجهز شدن به دانش تخصصی لازم و سنجش بی‌تکلفی تاکید می‌کند که نیازها و مطالبات مردمان ملموس را در نظر می‌گیرد.

به معنای دقیق کلمه، سیاست لنین نه تنها نقطه مقابل حقیقی فرصت‌طلبی پراگماتیک راه سوم است، بلکه نقطه مقابل رویکرد چپ‌گرای مارژینالیستی نیز می‌باشد که لاکان آن را *le narcissisme de la chose perdue*^۱ نامید. آنچه یک لنینیست حقیقی و یک محافظه‌کار سیاسی در آن اشتراک دارند این امر است که آنها همان چیزی را طرد می‌کنند که می‌تواند «بی‌مسئولیتی» چپ‌گرای لیبرال نامیده شود (طرفداری از پروژه‌های بزرگ همبستگی، آزادی و ...، در عین حال شانه خالی کردن وقتی که فرد می‌بایست بهای این طرفداری‌ها را در کسوت اقدامات سیاسی مشخص و اغلب «بی‌رحمانه» بپردازد): یک

^۱ *marginalist*، مرز باور، مارژینالیسم یک مکتب اقتصادی است که روش تحلیل اقتصادی آن پس از ۱۸۷۰ جایگزین روش‌های کلاسیک شد، مارژینالیسم با مکتب اقتصادی نو کلاسیک اشتراکات بسیاری دارد، این اقتصاددان‌ها کنون تحلیل اقتصادی ارزش کالا را به روی تقاضا، فایده و تصمیمات مصرف‌کننده متمرکز کردند و مفاهیم کلاسیک هزینه، کار و تولید را کنار گذاشتند.

^۲ خودشیفتگی اهداف از دست رفته، به عنوان مثال هدف یک شخص این است که فلان نظریه را در میان عده‌ای خاص ترویج کند. این شخص به دلایل گوناگون در کار خود شکست می‌خورد و به جای پذیرش شکست و تلاش در راستای رفع اشکالات، چنین موضعی می‌گیرد: «اینها افرادی کاملاً بی‌سواد هستند، اینها حتی نمی‌دانند نظریه چه چیزی است، ما باید رهاشان را از اینها جدا بکنیم، و ...». این نوع موضعگیری‌ها در روانکاوی لاکانی «خودشیفتگی اهداف از دست رفته» نامیده می‌شود.

لنینیست حقیقی، همانند یک محافظه‌کار اصل، از گذار به کنش^۱ نمی‌هراسد، همه پیامدهای تحقق پروژه سیاسی خود را می‌پذیرد، اگرچه شاید این پیامدها نامطلوب باشند. رادیارد کیپلینگ (Rudyard Kipling) (کسی که برتولت برشت او را تحسین می‌کرد) لیبرال‌های انگلیسی را خوار می‌شمرد، کسانی که طرفدار آزادی و عدالت بودند، ولی بی سر و صدا روی محافظه‌کارانی حساب می‌کردند که به جای آنها کار کثیف ضروری را انجام می‌دادند؛ همین قضیه می‌تواند در مورد رابطه چپ‌گرای لیبرال (یا سوسیالیست دموکرات) با کمونیست‌های لنینیست نیز گفته شود: چپ‌گرای لیبرال «مصلحه/سازش» سوسیال دموکراتیک را رد می‌کنند، آنها انقلابی حقیقی می‌خواهند، در عین حال از پرداختن بهای واقعی برای چنین انقلابی شانه خالی می‌کنند و در نتیجه ترجیح می‌دهند موضع یک جان زیبا را اتخاذ کرده و دستهای خود را پاک نگه دارند. برخلاف این موضع چپ‌گرای رادیکال دروغین (که برای مردم دموکراسی حقیقی می‌خواهد، اما بدون پلیس مخفی برای مبارزه با ضد انقلاب، بدون تهدید شدن امتیازات آکادمیک خودشان)، یک لنینیست، همانند یک محافظه‌کار، در معنای کامل بدیهی‌ترین پیامدهای انتخاب خود اصل است، یعنی در معنای آگاهی کامل از چیزی که به دست گرفتن قدرت و اعمال آن عملاً معنا می‌دهد.

بازگشت به لنین تلاشی است برای بازیابی لحظه یگانه‌ای که یک اندیشه پیشاپیش خود را درون یک سازمان‌یافتگی^۲ جمعی انتقال می‌دهد، اما در عین حال خود را درون یک نهاد (کلیسای رسمی، PA، حزب دولت استالینیستی) مستقر/تثبیت نمی‌کند. بازگشت به لنین نه به طرز نوسان‌ورزیک قصد دوباره از سر گذراندن «دوران انقلابی خوش قدیمی» را دارد، و نه قصد سازگاری پراگماتیک فرصت‌طلبانه برنامه قدیمی با «شرایط جدید» بلکه، در شرایط جهان‌گستر حال حاضر، قصد تکرار حرکت لنینیستی به راه انداختن پروژه سیاسی‌ای را دارد که کلیت نظم جهانی لیبرال-کاپیتالیستی زمین‌سار را متوازن کند، و، علاوه بر این، پروژه‌ای که بی هیچ خیالیتی خود را همچون عملی به خاطر حقیقت، همچون مداخله‌ای در وضعیت زمین‌سار حال حاضر از نقطه نظر حقیقت سرکوب‌شده این وضعیت، بیان کند. آنچه مسیحیت در مورد امپراطوری روم، این حکومت «چند فرهنگ گرایانه» زمین‌سار، انجام داد همان کاری است که ما باید در مورد امپراطوری امروزی انجام دهیم.^۲